

فتح مکه، نماد سَمَاحَت اسلام

منصوره عزیزی^۱

چکیده:

پیدایش اختلاف در بینش و منش انسانها امری ضروری در نظام هستی است که از طبیعت آفرینش انسان و اختلاف موجود در منظومه هستی نشأت می‌گیرد. به رسمیت شناختن این اختلاف‌ها دلیل روشنی بر به کارگیری اصل «سَمَاحَت» در جامعه است. با دقت و تفحص و تتبع در آیات قرآن و سنت معصومین (ع) به روشنی به دست می‌آید که «سَمَاحَت» یک اصل مهم در دین اسلام است و به بکارگیری آن یکی از عوامل گسترش اسلام در شبه جزیره عربستان و در جهان بوده است؛ پیشوایان دینی، بخصوص پیامبر (ص) با ملایمت و گذشت موفق گردیدند دنیای مردم و آخرت آنان را اصلاح نمایند؛ و هرگز به مداهنه تن در ندادند.

نویسنده در این مقاله با پرداختن به اهمیت طرح موضوع در جامعه امروز به تعریف «سَمَاحَت» و تحلیل عدم همخوانی آن با «مداهنه» و «تولرانس» (Tolerance) پرداخته و

۱- مربی، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد رودهن

آدرس: تهران - خیابان شهید مدنی جنوبی - ایستگاه آبان - کوچه شهید مجید خطیبی نژاد - پلاک ۱۳ - کدپستی: ۱۶۴۱۶۷۴۶۹۳ ؛ تلفن: ۰۲۱-۷۷۵۸۵۰۹۵ ؛ ۰۹۱۲۷۹۴۵۳۴۴

Email : mansourehazizy@yahoo.com

کارشناس ارشد : علوم قرآن و حدیث

به تحلیل و بررسی روش پیامبر (ص) در «فتح مکه» با توجه به شاخص‌های نهادینه شده جاهلیت در میان قوم عرب و ضرورت محو آنها و جایگزینی شاخص‌های اسلامی، اهتمام شده است.

کلید واژه‌ها: اسلام، پیامبر (ص)، فتح، قدرت، سَماحت، مَداهنه، مشرکان و آزادی

مقدمه:

تاریخ گواه آن است که دوران زندگی رهبر و اسوه مسلمانان جهان از ابتدای کودکی تا هنگامی که به رسالت و پیامبری مبعوث شد، و تا زمان رحلت پر از وقایع شگفت‌انگیز است. این وقایع مُبین این حقیقت است که حیات پیامبر (ص) یک حیات معمولی نبوده و بیانگر عظمت شخصیت ایشان است.

دانشمندان مادی و تاریخ نویسانی که جهان‌بینی آنان تنها از دریچه مادیگری شکل می‌گیرد. وقوع حوادث و پیروزیهای اعجاب‌آور را، در زندگی پیامبران الهی، زائیده‌ی پندار و یا ساخته و پرداخته حُبّ و علاقه زیاد پیروان ادیان می‌دانند. آنان انبیای الهی را حداکثر، انسان‌های فوق بشری که با افکار نورانی خود مسیر زندگانی بشریت را روشن نموده، معرفی کرده‌اند. (بایرناس، ۷۱۶-۷۱۷) در حالیکه دانشمندان مسلمان با قبول عالم ماده و روابط حاکم بر آن، براین عقیده‌اند که تمام پدیده‌های عالم به اراده الهی و تحت قدرت خداوند تدبیر می‌شوند، خداوند نیز در جهت هدایت انسانها، بنابه مصالحی که خود آگاه است، از باب لطف و رحمت بر بندگان، حوادث شگفت‌انگیزی را در مورد بعضی از انسانها تحقق می‌بخشد، تا آنان مشعل‌های هدایت بشریت شوند. از جمله این موارد، حوادث مهم: دوران کودکی پیامبر (ص)، دوران زندگی قبل از بعثت و بعد از بعثت را می‌توان ذکر کرد، مانند: ارهاصات، معراج، پیروزیهای اعجاب‌آور در غزوات و ...

در این پژوهش بعد از تبیین مسأله و تعریف واژه‌های آن، به بررسی و تحلیل عملکرد پیامبر (ص) در «فتح مکه» می‌پردازیم که برای همیشه الگوی انسان برتر است و نمی‌توان

آن‌ها را براساس معیارهای تنگ نظرانه توصیف کرد.

۱- طرح و تبیین موضوع «فتح مکه»:

پس از گذشت بیست و دو ماه از پیمان حدیبیه، با نقض عهدی که از سوی قریشیان صورت گرفت، رسول خدا (ص) مصمم شد تا کار مکه را یکسره کرده به حاکمیت سیاسی شرک پایان دهد. مجموع سپاه مسلمانان شامل ده هزار نفر بود. (واقعی، ۸۰/۲-۷۹۹) زمانی مشرکان در احزاب ده هزار نفر را به جنگ مدینه آوردند، پس از رفتن آنان پیامبر (ص) فرمود: از این پس ما به سراغ آنان خواهیم رفت. در فتح مکه، سپاه مسلمانان به همان اندازه بود. جز آنکه، مکه توان هیچگونه مقاومتی را نداشت.

زمانی که پیامبر (ص) برای نخستین بار به مسجدالحرام وارد شد، تکبیر می‌گفت و مسلمانان همراه آن حضرت تکبیر می‌گفتند. شماری از مشرکان نیز برفراز کوهها این صحنه را نظاره می‌کردند. آن حضرت طواف کرد، پس از آن به سراغ بتها رفت. در آن زمان سیصد و شصت بت در کعبه بود که بزرگترین آنها هُبَل بود. حضرت یکی‌یکی با چوبدستی خود بر آنها زد، و با خواندن آیه «جاء الحقُّ وَ زَهَقَ الباطلُ» (اسراء، ۸۱) آنان را بر زمین انداخت. (ابن‌ابی‌شیبیه، ۴۰۳/۷-۳۹۷) آن حضرت پس از ورود به کعبه تصویرهایی که از ابراهیم (ع) و ملائکه و مریم بر دیوارهای درون کعبه بود محو کردند. (واقعی، ۸۳۴/۲) در آن روز، پیامبر (ص) جز معدودی، از همه‌ی مشرکان درگذشت. وحشی قاتل حمزه، هند مثله‌کننده حمزه و عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح مرتد نیز بخشیده شدند. کسانی چون سهیل بن عمرو که در همه جنگهای قریش بر ضد مسلمانان حضور داشت و در حدیبیه بدترین برخوردها را با رسول خدا (ص) کرد، مورد عفو قرار گرفت. شعار پیامبر (ص) در برابر مردم مکه آن بود که «الاسلام یجِبُّ ما قبله» (واقعی، ۸۴۹/۲) زمانی که کسی اسلام را پذیرفت، از گذشته‌اش چشم‌پوشی می‌شود. به این ترتیب قدرت سیاسی شرک شکسته شد. مکه پس از بیست سال مقاومت در برابر اسلام با فرزاندگی پیامبر (ص) زیر نفوذ حکومت اسلام درآمد، مصداق بارز این فرزاندگی در فتح بدون

خونریزی بود، آن هم در حادثه‌ای بزرگ چون فتح مکه و میان دو دشمن که دشمنی‌شان بسیار کهنه و پر جراحات بود و حوادثی چون بدر و احد را پشت سر گذاشته بود؛ پیامبر(ص) در فتح مکه کسی را بر پذیرش اسلام مجبور نکرد و هرکس مسلمان شد به انتخاب خودش، آن را پذیرفت، گرچه بسیاری از مشرکان بدسابقه، برای بخشیده شدن گذشته‌شان و گرفتن امنیت مسلمان شدند، اما افراد زیادی تا سال نهم و کمی بعد از آن برشکرک خویش باقی بودند.

تردید وجود ندارد که محمد(ص) قبل از اینکه از مدینه برای فتح مکه به راه بیفتد می‌دانست که بطور حتم مکه را فتح خواهد کرد، دلیل این موضوع نزول سوره (النصر) در مدینه است که امروز یکصد و دهمین سوره قرآن می‌باشد. (گیورگیو، ۳۷۱) نزول این سوره را یعقوبی در مکه بعد از فتح آن می‌داند. (یعقوبی، ۴۲۲/۱)

۲- واژه‌شناسی :

الف) معنای لغوی، اصطلاحی و توضیحی سماحت :

سماحت در لغت به معنای بخشندگی و گذشت و آسان گرفتن امور است؛ (ابن- منظور، ۳۵۵/۶) و بدین مفهوم به کار می‌رود که انسان در رفتار با دیگران، در مناسبات انسانی، در زندگی، در کسب و کار و در دوستی و دشمنی از بخشش و گذشت بهره‌مند باشد، و تا آنجا که امکان دارد، به شدت عمل متوسل نشود؛ در واقع، آدمی به میزانی که در روابط انسانی اهل گذشت و بخشش باشد، خداوند از او می‌گذرد و او را می‌بخشد و بر او آسان می‌گیرد. نظام عالم بدین گونه است که هرچه انسان در زندگی از بخشش و گذشت و آسانگیری دورتر باشد، قوانین عالم بر او سخت‌تر می‌گیرد، و هرچه بخشش و گذشت و آسانگیری او بیشتر باشد، به همان تناسب عکس‌العمل می‌بیند.

این جهان کوه است و فعل ماندا سوی ما آید نداها را صدا

(مولوی، ۲۵۱/۱)

قوانین و فرامین شریعت در ذاتش آسان است و راه و رسم دعوت، تبلیغ و سلوک

دینی نیز بر سماحت استوار است ، امیرمؤمنان علی (ع) در این باره می‌فرماید : «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَعَ الْإِسْلَامَ فَسَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ» (نهج البلاغه ، خطبه‌ی ۱۰۶) این بیان به آن معناست که دین و دینداری آسان است و نباید آن را از ساختار فطری‌اش که برای هر کس پذیرش و عمل به آن آسان است دور ساخت ، نه این که در مورد حدود و مرزهای دین می‌توان سهل‌انگاری کرد ، که هرچه انسان در کمالات انسانی بالاتر رود ، مرزبان‌تر می‌شود و در حفظ حریم‌های الهی و مرزهای انسانی محکم‌تر می‌گردد . بنابراین سماحتی که کمال آدمی شمرده می‌شود ، این است که انسان ، ملایمت و مدارا ، گذشت و بخشش و آسانگیری را به عنوان قاعده‌ای کلی در همه امور زندگی در نظر گیرد ، سماحت نشانه خوبی برای تشخیص سلامت روحی و روانی فرد و جامعه است . آن جا که از سماحت نشانی نیست ، روابط انسانی و ایمانی به شدت آسیب می‌بیند و شومی ، فراگیر می‌شود . از این رو ، وجود مردمان واجد کمال سماحت در هر جامعه‌ای منشأ خیر و برکت است ؛ اگر کسانی اهل سماحت باشند آن را در جامعه ترویج می‌نمایند . اگر در رفتار و روابط انسانی سماحت جلوه نداشته باشد ، سختی بر سختی افزوده می‌شود، سنگدلی و سختگیری بر رفتار و روابط انسانی حاکم می‌گردد و نشاط و سرسبزی زندگی را از بین می‌برد.

به تعبیر مولوی ، تا زمانی که آدمی سخت و سنگ است ، کمالات انسانی در او شکوفا نمی‌شود ، همچون سنگی سخت که در بهاران گیاهی بر آن نمی‌روید ، برعکس خاکی نرم که مستعد رویش گیاهان است .

از بهاران کی شود سرسبز، سنگ؟ خاک شو ، تا گل برویی‌رنگ رنگ
سآل‌ها تو سنگ بودی دلخراش آزمون را یک زمانی خاک باش

(مولوی ، ۱۹۱۱/۱ - ۱۹۱۲)

انسان اهل سماحت ، محبوب خداست و واجد کمالی است که بیشترین عرصه‌ی جلوه‌ی انسانیت است . «إِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى - يُحِبُّ السَّهْلَ النَّفْسَ السَّمِحَ الْخَلِيقَةَ الْقَرِيبَ الْأَمْرُ : خدای پاک و بلند مرتبه ، شخص ملایم طبع ، گشاده دست و سهل گیر را دوست دارد.» (خوانساری ، ۵۱۳/۲)

ب) مداهنه در لغت و اصطلاح :

مداهنه از «دهن» گرفته شده است و به معنی مصالحه، سازشکاری و نرمش در حق به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، ۱۷۲) دهن به معنی روغن و ادهان به معنی روغن مالی است. این واژه کنایه از نرمی و روی خوش نشان دادن در جایی است که نباید روی خوش نشان داد و نرمی کرد، (طبرسی، ۳۳۴/۵) مداهنه به معنی کوتاه آمدن از اعتقادات و باورهاست؛ یعنی در حقیقت کوتاه آمدن از هدف. پس مداهنه به معنی کوتاه آمدن در حق، سازش کردن، هم‌رنگ جامعه شدن، عوام زدگی، پیرو و همراه جریان‌ها گردیدن و تن به باطل دادن است و شاید بتوان گفت که «مداهنه» مترادف با «تولرانس» (Tolerance) است، چرا که یکی از اندیشمندان سیاسی معاصر درباره «تولرانس» می‌نویسد: «تولرانس» یکی از وظایف دولت، جامعه و یا فرد است که به موجب آن نباید در فعالیت‌ها و یا عقاید دیگران مداخله شود؛ هرچند مورد پسند و یا حتی تأیید نباشد. (آربلاستر، ۹۹) مداهنه نرمی در حقیقت است و حقیقت در آن وجه المصالحه قرار می‌گیرد و موافقت با مخالف است؛ عقب نشینی از موضع حقیقت و سازش با باطل است.

۳- چرا در اوج قدرت بر انتقام؛ سَمَاحَت؟! :

یا به تعبیر دیگر تحلیل و بررسی عملکرد پیامبر (ص) در جریان «فتح مکه»: لازم است برای فهم این مهم قدری به عقب بازگشت و نگاهی اجمالی به ارزشهای عربی جامعه حجاز در دوره جاهلی داشت:

۳-۱ - قبیله):

قبیله در جامعه عرب جاهلی نه تنها شالوده حیات و بقای تمام پیوستگیهای فردی و اجتماعی عرب به شمار می‌رفت، بلکه تمام ارکان شخصیت و مظاهر فکری و عقلی او را نیز شکل می‌داد. در جامعه قبیله‌ای دوره جاهلی، همانند تمام جوامع قبیله‌ای و حتی شدیدتر از آنها، اصالت همواره با قبیله بود نه با فرد وابسته به آن. در ذهن عرب جاهلی، قبیله واقعیتهای خارج از افراد داشت و با اتکاء به همین واقعیت و بدون آنکه تنها مقوله‌ای

اعتباری به شمار رود، بر تمامیت فرد، اعم از جان و اندیشه او تا افراد خاندانش حکومت قطعی و مسلم داشت. به عبارت دیگر، در نظام قبیله‌ای دوره جاهلی، فردیت فرد، در کلیت قبیله مستحیل بود. فرد وابسته به یک قبیله، نه تنها برای خود هویتی مستقل و اراده‌ای ممتاز از اراده حاکم بر قبیله نمی‌شناخت که به فرض داشتن چنین معرفتی، از تجلی و تحقق فردیت خویش و بهره‌وری، از «من» خود عاجز بود، زیرا تا مرز و حریم پیوند قبیله‌ای شکسته می‌شد، حریم و قلمرو قبیله دیگر آغاز می‌گردید. هیچ فضایی برای حیات فردی و تبلور «من» خویش و هویت مستقل، آزاد و رها شده از قید «ما» قبیله پیدا نمی‌کرد. درجه‌ی استحاله‌ی فردیت عرب جاهلی در کلیت قبیله، یا استحاله‌ی «من» در «ما» در تمام جنبه‌های حقوقی، نظامی، سنتی، عقیدتی به یک اندازه نبود. در زمینه‌های حقوقی و جزایی؛ فرد وابسته به قبیله، تفسیری کاملاً غیر فردی از مقوله تجاوز و تعرض داشت. به همین دلیل هرگاه فردی از قبیله او، مورد تعرض قرار می‌گرفت یا کشته می‌شد، او تعرض به آن فرد را تعرض به خود و تمام افراد قبیله تفسیر می‌کرد و در راستای این تفسیر خاص، تمام افراد قبیله قاتل را، قاتل می‌شناخت و قصاص را متوجه تمام آنان می‌کرد. استمرار همین سنت گسترده انتقام‌جویی در دوره اسلامی، باعث شد تا قرآن آن را محکوم کند و قصاص را تعدیل نموده به آن جنبه فردی بخشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ...» (بقره / ۱۷۸).

وجوب قصاص فرد وابسته به قبیله برای تمام افراد قبیله به این معنی نبود که ولی مستقیم دم دقیقاً تمایلی برابر با سایر افراد قبیله در خونخواهی داشته باشد. منطق و قاعده قصاص در همان حال که مسئولیت قصاص را جمعی می‌کرد، در درجه نخستن مسئولیت اصلی خونخواهی را از پسر مقتول طلب می‌نمود. اگر حمیت خاص بدوی و عاطفه فرزند پدری را به این معنی اصفاه کنیم، می‌توانیم بدرستی دریابیم که چگونه فرزند مقتول از جهات گوناگون برای انتقام‌جویی و خونخواهی زیر فشار درونی و برونی قرار داشت و هرگز نمی‌توانست بدون ستاندن انتقام قرار و آرام گیرد و در میان قبیله سربلند باشد. برخی از محققان برای سنت «ثار» علاوه بر مبانی عاطفی، خصیصه دینی

نیز قائل شده و نوشته‌اند: عوامل اصلی و تشکیل دهنده سنت «ثار» یا خونخواهی، نزد اعراب بسیار پیچیده و مبهم است، خشونت و کنیه شخصی، البته نمی‌توانند تنها انگیزه‌های آن باشند. بی‌گمان عواطفی چون «شرف» و وظیفه دفاع، پایه‌های اصلی آنند و همینها هستند که انتقام جوینده پیوسته آنها را بهانه و انگیزه انتقام قرار می‌دهد. با اینهمه نباید آن خصوصیت دینی «ثار» را از نظر دور داشت. (زرگری نژاد، ۱۶۲-۱۶۰) می‌دانیم که فرد انتقام جوی، چند امر مختلف را بر خود حرام می‌کند: سوگند می‌خورد که به زنی دست نزند، از شست و شوی بدن و تراشیدن موی و استعمال عطر امتناع می‌ورزد و تنها به انجام رسانیدن «وظیفه خونخواهی» است که می‌تواند به این حالت تقدس آمیز خاتمه دهد. این انگیزه‌های مختلف، خود علت آن خشونت‌باری و تباہکاری و آرام‌ناپذیری را که از خواص «ثار» است بیان می‌دارد و اهمیتی را که در اندیشه‌های اعراب یافته توجیه می‌کند. (بلاشر، ۳۸/۱).

۲-۳) اساسی‌ترین سنتهای زندگی قبایل عربی در دوره جاهلی عبارتند از:

الف) سنت حفظ نسب و کارکرد اجتماعی آن در میان اعراب جاهلی:

در دوره جاهلی این قوم در حفظ نسب کوشا بودند و اساس اصلی پیوندهای فردی و اجتماعی خود را بر مبنای خون مشترک و نسب واحد تفسیر می‌کردند. همین باور در اشتراک نسب، باعث می‌شد که به حق یا نا حق، جماعت عربی که در یک قبیله به تصور خون مشترک نیای قبیله با هم پیوند می‌خورند، نه تنها در شرایط سراسر نا امن صحرا و زندگی بدوی و حتی جامعه شبه شهری، تشکل اجتماعی قدرتمندی پدید آورند و حصار از مراقبت و مدافعه از عناصر قبیله‌ای تشکیل دهند؛ (شکری الالوسی، ۱۸۲/۳) بلکه از متلاشی شدن قبیله، خاصه تواناییهای دفاعی آن مانع شوند.

ب) سنت حلف:

علمای لغت حلف را به معنای معاهده و معاهده بر یاری، پشتیبانی و اتفاق معنی کرده‌اند نوشته‌اند که این عقد در دوره جاهلی در راستای فتنه‌جویی، جنگ میان قبایل و غارتگری بسته می‌شد. به همین جهت اسلام آن را ممنوع اعلام کرد. از پیامبر (ص)

روایت شده است که فرموده: «لا حلف فی الاسلام». پیامبر در همین روایت، احلافی را که در دوره جاهلی بسته شده و هدف از آنها یاری مظلوم وصله ارحام بود، از قاعده ممنوعیت حلف مستثنی کرده است؛ گلدزیهر تأکید دارد که برای فهم انساب عرب باید احلاف را شناخت، زیرا احلاف اساس پیدایش انساب عرب بوده‌اند. بسیاری از پیوندهای نسبی با حلف پدید آمده‌اند و پس از جداسدن قبایل، عشایر و بطون از حلف قبلی و در آمدن به حلف جدید، نسبت تازه‌ای پدید آمده است. (جوادعلی، ۵۱۵/۱)

ج) سنت جوار:

سنت جوار، یکی از سنتهایی بود که در جامعه جاهلی تکوین یافته و منبعث از شرایط خاص حیات اجتماعی این جامعه بود، جوار عمدتاً طلب حمایت فرد از مجیر برای دفاع از زندگی و مال و ناموس او بود. به موجب این سنت که باید رسماً اعلام می‌شد تا مردم از آن آگاهی یافته حقوق جوار را محترم شمارند، وقتی یک فرد و گاه یک عشیره، بطن یا قبیله به تنهایی نمی‌توانست از جان و مال خود دفاع کند و در عین حال مجبور به اقامت در جایی و یا رفت و آمد به مکانی بود، به فرد صاحب نفوذی متوسل می‌شد و با استفاده از سنت جوار، امنیت خویش را تحصیل می‌کرد.

پس از آگاهی اجمالی به چگونگی احوال عرب جاهلی؛ حال به تحلیل و بررسی عملکرد پیامبر(ص) در جریان «فتح مکه» پرداخته می‌شود: با صدور دستور رسول خدا (ص)، ده هزار نفر از مسلمانان آماده حرکت شدند. سپاه ترکیبی بود از مهاجرین، انصار و قبایل بدوی مسلمان.

بدون تردید چنین سپاه مقتدری، می‌توانست سپاه متزلزل و مرعوب و ناتوان مکه را به آسانی شکست بدهد و با غرور پیروزی نظامی بر مکه مسلط شود. شاید بسیاری از افراد سپاه، شیرینی غلبه نظامی بر مکه را احساس می‌کردند و در همان حال ستمهای مکیان را بر مسلمانان به یاد می‌آوردند و می‌خواستند با کشتار مکیان، خشم و کینه دیرینه‌ی خویش را فرو نشانند، حتی انصاری که از مکیان بدی و آزار مستقیمی ندیده بودند نیز مایل به انتقام

جویی بودند و فریادهای امروز، روز انتقام است سر می دادند. سعدبن عبادانصاری یکی از آنان بود که به هنگام ورود به مکه شعار انتقام می داد. پیامبر (ص) چون این خبر را شنید، علی (ع) را فرستاد و گفت خودت را به سعد برسان و پرچم را از دست او بگیر و خودت با پرچم وارد مکه شو. (ابن هشام، ۴/۴۹) اما همه مستندات حکایت از آن داشت که پیامبر (ص) نه در اندیشه انتقام بود، نه آهنگ غلبه نظامی بر مکه را کرده بود و نه در هجوم به مکه، می خواست اقتدار نظامی خود و مسلمانان را به نمایش بگذارد. همه اینها آمل انسانهایی است که همواره پیروزی را در غلبه بر خصم می دانند و شهد بخشش را کم مایه - تر از شیرینی انتقام. پیامبر (ص) در حرکت به سوی مکه نه کشتار مکیان را کمال می دانست و نه آن را سیاستی معقول برای آینده الفت مسلمین و امنیت نهایی ایشان در حجاز؛ مکیان علیرغم ستمهایی که بر همه مسلمانان کرده بودند، اکنون در شدیدترین شرایط ضعف قرار داشتند. در مکه تنها کینه توزان مسلمین زندگی نمی کردند. بلکه در آنجا مردان و زنانی هم بودند که یا از سر نادانی و یا از ترس اشراف، گام در جای پای سرسخت ترین دشمنان مدینه گذاشته بودند. برای فاتحان، همه ساکنان مکه در شمار دشمنان محسوب می شدند، و شایسته برای انتقام، اما پیامبر (ص) نه به این منطق خشک نظامی باور داشت، نه آن را به نفع آینده مسلمین می دید و نه برای تثبیت فرهنگ انتقامجویی مبعوث شده بود. علاوه بر این، رسول خدا می دانست که مهاجران سپاه او، مکیان مسلمانی هستند که در فردای ستاندن انتقام از عشیره و خویشان نزدیک خویش - هرچند سالها آزارشان داده بودند - پشیمان خواهند شد. مراتب ایمان و انصاف تمام اصحاب پیامبر (ص) در یک درجه نبود و ممکن بود کسانی که دلهاشان از کین مکیان پر بود، دست به خشونت بزنند. بی تردید غالب مهاجران، در مصائب گذشته وفاداری خویشتن را در تعصب فزونتر به اسلام و ترک تعصبات خونی و عشیره ای نشان داده بودند، اما می دانیم که در میان این مهاجران هم همانند انصار و بدویان مسلمان، افرادی وجود داشتند که گاه در برخی از جنگها، خصوصاً احد، تا مرز تردیدهای جدی پیش رفتند. از این رو چندان بعید نبود که اینان با مشاهده قتل عشیره خویش در مکه، ناگهان گرفتار

تعصب قومی شوند و در برابر مسلمانان غیرمکی واکنش نشان دهند، بی‌تردید برای مؤمنان گاهی کشتن خویش و بیگانه، چه به دست خود و چه به دست دیگران، در صورتی که فرمان خدا همان بود، تفاوتی نمی‌کرد، اما به هر حال در میان یاران پیامبر (ص) مهاجرانی بودند که خویشان مکی خود را به آسانی می‌کشتند، ولی نمی‌توانستند کشتار آنان را به دست مسلمانان غیرمکی ببینند، به خصوص زمانی که با مسلمانان غیر قریشی مواجه می‌شدند که گمان می‌شد در کشتن قریش فخری را جستجو می‌کنند. جمعی از انصار، آشکارا از علاقه‌ی خویش به دست یافتن به زنان سپید چهره و پوست شتران؛ پس از غارت مکه امید بسته بودند. (واقعی، ۸۰۳/۲) پس اگر پیامبر (ص) اجازه کشتار مکیان را می‌داد، نه تنها احتمال برخورد میان مسلمانان مکی و غیرمکی وجود داشت، بلکه بیم آن بود که اگر نه در مکه، و در همان سال فتح، بلکه در سالهای بعد، مهاجرین و انصار، با تجدید تعصبات عشیره‌ای و بازگشت به سنت «نار» با هم به کینه‌توزی پردازند.

به این جهت با توجه به سنتها و تعصبات جاهلانه‌ی موجود در جامعه عربی آن روز، که ایمان اسلامی، هنوز آن را بکلی محو نکرده بود، می‌توان فهمید که چگونه اندیشه‌ی تصرف نظامی مکه، و انتقامجویی از مکیان به خاطر زشتکاریهای گذشته آنان، نه تنها در اندیشه‌ی پیامبر (ص) با اصل سبقت رحمت بر غضب و بخشایش به جای انتقام مبایت داشت، و تنها به ارضاء خشم حیوانی منتهی می‌گشت و بس، بلکه خود به خود می‌توانست، زمینه‌ی کینه‌توزی و حتی برخورد نظامی مهاجرین و انصار در همان مکه و یا سالهای بعد باشد. افزون بر آن، کدام منطق حکم می‌کرد که پیامبر (ص)، در شرایطی که می‌تواند با بخشش مکیان، هم راه نفوذ فروغ ایمان را در دل آنان بگشاید و هم به مسلمانان و تاریخ بشری درس بزرگ سبقت رحمت بر غضب بدهد و هم از امکانات مکیان دربردهای جدی بعدی با بقایای مشکرین مقتدر حجاز، همانند بنی هوازن و ثقیف سودجوید، اصالت را به انتامجویی دهد؟ درست پس از حرکت مسلمین از مدینه، بنی هوازن و ثقیف متحد شد، سپاهیان خود را آماده کردند. آنان منجنیق استوار ساخته و جاسوسانی نیز برای وقوف از مسیر مسلمین فرستادند. بدیهی است، احتمال اتحاد این سپاه با مکه منتفی نبود و هر لحظه

وقوع آن ممکن بود. (واقعی، ۸۰۵/۲) پس در این سخن تردیدی نیست که رسول خدا رحمت خویش را از مدینه به مکه می‌برد نه کینه‌های پیشین و شمشیرهای آخته را. او بر آن نبود که مکه را به خون مکیان آلوده کند.

۴- ادله سماحت و آثار آن بر زندگی انسانها:

خداوند متعال در قرآن کریم پیامبر خود را به نرمخوبی ستوده است:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ».

(آل عمران / ۱۵۸)

و در آیه‌ای دیگر پاداش بدی را به خوبی توصیه کرده است: «لا یستوی الحسنه و لا السیئه، اذفع بالئی هی احسن السیئه فاذا الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم» (فصلت / ۳۴) احادیث فراوانی نیز در این مورد وجود دارد که با الفاظ مختلفی همچون: تیسیر، رفق، مدارا، لین و امثال آنها آمده است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود: هنگامی که سروری یافتی به رفق و مدارا عمل کن. (آمدی، ۱۱۸۲/۳) اوج سیاست به کاربردن رفق و مدارا است. (همان، ۱۵۸۸/۴)

به درستی که این دین متین است، پس در آن با ملایمت حرکت کنید و عبادت خدا را در نظر بند گانش ناخوشایند مسازید. (مجلسی، ۲۱۱/۶۸)

رسول خدا هنگامی که معاذبن جبل را به یمن فرستاد به او گفت: آسان‌بگیر و سخت‌گیری مکن. هیچگاه رسول خدا میان دو امر مخیر نشد، مگر آنکه آسان‌ترین آنها را مادامی که گناهی در آن نبود انتخاب می‌کرد. (بخاری، ۱۰۱/۷)

هرکس با رفق و مدارا عمل کند موفق می‌شود. (آمدی، ۲۳۵۵/۵) با رفق و مدارا مطلوب حاصل می‌شود. (همان، ۱۳۰۵/۳)

احادیث فوق به دلیل اطلاق خود هم می‌تواند ناظر به تسامح اخلاقی و روابط شخصی میان افراد باشد و هم می‌تواند ناظر به برخورد مدیران حکومتی در رابطه با مسائل حکومتی و افراد تحت مدیریت آنان باشد، زیرا نوعاً تسامح و مدارا سیاستی موفقیت آمیز است.

براین اساس است که خداوند سبحان هیچ کس را به ایمان آوردن و پذیرش آئینش وادار نساخته است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره / ۲۵۶)

دین خدا بر پایه اکراه و اجبار استوار نیست نه در اصول و عقاید و نه در فروع و احکامش ... خداوند که کتابهای آسمانی نازل فرمود و پیامبرانی فرستاده، دین و قوانینش را روشن ساخته است. برای این است که هر کس از روی برهان و دلیل و از راه روشن و مستقیم به سعادت برسد. یا در بدبختی و هلاکت قرار گیرد، نه کورکورانه و از روی تقلید یا عادت. (خویی، ۳/۱ و ۸)

اکراه و اجبار وقتی مورد حاجت قرار می‌گیرد که قوی و مافوق مقصد مهمی را در نظر داشته باشد، و نتواند فلسفه آن را به زیر دست خود بفهماند ناگزیر متوسل به اکراه می‌شود و یا به زبردست دستور می‌دهد که کورکورانه تقلید کند ... این آیه شریفی یکی از آیاتی است که دلالت می‌کند اساس دین اسلام شمشیر و خون نیست و اکراه و زور را تجویز نکرده است. (طباطبایی، ۳۴۸/۲)

بدین لحاظ پیامبر (ص) در تمام حوادث و رخدادها هرگز کفار و مشرکان را تفتیش عقاید نکرد، با آنکه او از ابوسفیان و حارث بن هشام و عتاب بن اسید و خالد بن اسید، سخنانی شنید که دال بر کفر آنان و ملامت پیامبر (ص) و مسلمانان بوده ولی آنان را مورد تعرض قرار نداد؛ چنانکه خانه‌های آنان را مورد تفتیش قرار نداد. (آیتی، ۵۶۹)

بنابراین با توجه به اینکه انسان دارای طبیعت آزادی و اختیار است و برگزیدن و عدم گزینش در زندگی شخصی و اجتماعی‌اش نیازمند به پشتوانه انتخاب‌گرانه است، از آنجاکه طبیعت چنین حقی را برای او ایجاد کرده و شرع مقدس اسلام نیز مهر تأیید بر این آزادی درانتخاب گذاشته است، لذا می‌توان گفت که مراقت، ملایمت و مدارا در روش بی‌بدیل‌ترین اصل برای حفظ این حق انسانی است. همان که سماحتش می‌نامیم.

۵- نتیجه‌گیری:

پذیرش اختلاف در بینش و منش انسان‌ها امری ضروری در نظام هستی است که از

طبیعت اندیشه و عقل بشری و اختلافات موجود در نظام آفرینش نشأت می‌گیرد و همیشه این اصل را به انسان توصیه می‌کند که در پی تحمیل روز و اعمال فشار قدرتمندانه برای زدودن این اختلافات برنیاید و از این دسته از ویژگی‌های آفرینش برای پیشبرد اهداف خود استفاده کند. یعنی ضمن به رسمیت شناختن این اختلافات با مخالفان براساس سطح فکر آنها برخورد کرده و با هر کدام به میزان فهم‌شان برخورد نماید.

قرآن با پذیرش این اختلاف به ویژه اختلاف عقیدتی، مبانی براساس سماحت برخورد کردن با دیگران را حکمت خداوندی دانسته است. بنابراین به کارگیری مدارا و نرمش با موافقین، مخالفین و معاندین در اجتماع براساس حکمت خداوندی است.

افزون بر آن، این اصل مورد تأیید معصومین (ع) نیز بوده و آن بزرگواران با عمل، تقریر و سخن خویش مظهر تأیید بر بکارگیری آن زده‌اند. باز کردن فضای عطرانگیز آزادی برای طرح سؤالات و شبهات ذهنی دیگران و اظهار همدردی با اعتقاد ورزان فاسد عقیده در جهت پالایش آن اعتقادات و آراستن آن به باورهای مطلوب از شاخص‌های آشکار فرمان خداوند و سیره نظری و عملی معصومین (ع) در این راستا است.

سماحت یک اصل بی‌بدیل دینی برای تربیت آگاهانه و آزادانه انسان‌ها است؛ که با تولرانس تفاوت روشن دارد؛ زیرا سماحت به رفتار معقول، سنجیده، ملایم، مهربانانه و خردمندانه‌ای گفته می‌شود که برای رسیدن به هدفی شگرف انجام می‌پذیرد؛ در این رفتار تربیتی صاحب هر رأی و نظر هر چند که خطا کار باشد معذور است و محترم، نه هر رأی و نظر؛ در این بینش بلند نظرانه نه تنها دیگران را باید تحمل کرد، بلکه باید با آنها کار کرد، بنابراین سماحت به معنای مراقت و کوتاه‌آمدن (مداهنه) نیست، بلکه به معنای مراقت و کنار آمدن با دیگران است. در این میان نه تنها اختلافات کنار گذاشته نمی‌شوند و تعارض‌ها و تصادم‌ها نادیده گرفته نمی‌شوند، بلکه در چارچوبی حقوقی، اجتماعی و فرهنگی همه آنها پذیرفته می‌شوند و در حقیقت سماحت به معنی سرکوب نکردن اختلاف و نادیده نگرفتن تفاوت در هستی انسان است.

فهرست منابع :

علاوه بر قرآن کریم :

- ۱- نهج البلاغه ، ابوالحسن محمد بن الحسين الموسوی (الشریف الرضی) ضبطه نصّه ابتکر فها رسه العلمیه صبحی الصالح ، بیروت ، ۱۳۸۷ ق.
- ۲- آریلاستر ، آنتونی ، ظهور و سقوط لیبالیسم غرب ، ترجمه : عباس مخبر ، تهران ، ۱۳۸۲ ش .
- ۳- آمدی ، عبدالواحد ، شرح غررالحکم و دررالکلم ، تهران ، ۱۳۷۳ ش .
- ۴- آیتی ، محمد ابراهیم ، تاریخ پیامبر اسلام ، تحقیق و تنظیم : ابوالقاسم گرجی ، تهران ، ۱۳۶۶ ش.
- ۵- ابن هشام ، السیره النبویه ، تحقیق : مصطفی السّقا و دیگران بیروت ، ۱۹۸۵ م .
- ۶- ابن ابی شیبّه ، ابوبکر عبدالله بن محمود ، المصنف فی الاحادیث و الاثار ، تقدیم و ضبط کمال یوسف الحوت ، بیروت ، ۱۴۰۹ ق .
- ۷- ابن منظور ، جمال الدین محمد بن مکرم ، لسان العرب ، نسقه و علق علیه و وضع فها رسه علی شیری ، بیروت ، ۱۴۰۷ ق .
- ۸- بایرناس ، جان ، تاریخ ادیان ، علی اصغر حکمت ، تهران ، ۱۳۸۲ ش .
- ۹- بلاشر ، رژی ، تاریخ ادبیات عرب ، دکتر آذرنوش ، تهران ، ۱۳۶۳ ش .
- ۱۰- بخاری ، محمد بن اسماعیل ، صحیح بخاری ، بیروت ، ۱۴۰۱ ق .
- ۱۱- خویی ، ابوالقاسم ، البیان فی التفسیر القرآن ، بیروت ، ۱۴۰۸ ق .
- ۱۲- خوانساری ، جمال الدین محمد ، شرح غررالحکم و دررالکلم ، با مقدمه ، تصحیح و تعلیق میرجلال الدین حسینی ارموی ، تهران ، ۱۳۶۰ ش .
- ۱۳- راغب اصفهانی ، المفردات فی غرائب القرآن ، تهران ، بی تا .

- ۱۴- زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ صدر اسلام (عصر نبوت)، تهران، ۱۳۸۵ ش.
- ۱۵- شکرى الالوسى، السيد محمود، بلوغ الارب فى معرفه العرب، تصحيح: محمد بهجه الاشرى، مصر، ۱۳۴۲ ق.
- ۱۶- طباطبایى، محمدحسین، الميزان فى التفسير القرآن، بيروت، ۱۳۹۳ ق.
- ۱۷- طبرسى، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البيان فى التفسير القرآن، تحقيق و تصحيح: سيدهاشم رسولی محلاتی، بيروت، ۱۳۷۹ ق.
- ۱۸- علی، جواد، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، بيروت: دارالعلم للملایین، بغداد: مکتبه النهضه، ۱۹۷۶ م.
- ۱۹- گیور گیو، کنستان ویرژیل، محمد پیامبری که از نو باید شناخت، تهران، ۱۳۴۲ ش.
- ۲۰- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش توفیق - ه سبجانی، تهران، ۱۳۷۴ ش.
- ۲۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بيروت، ۱۹۸۳ م.
- ۲۲- واقدی، محمد بن عمر، کتاب المغازی، تحقیق الدكتور مارسدن جونس، تهران، بی تا.
- ۲۳- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، دکتر محمد ابراهیم آیتی، تهران، ۱۳۴۷ ش.